

سیمای صحابه در شعر سنایی

دکتر زهرا درزی^۱

مه‌ر ناز داستانگو^۲

چکیده

سنایی از جمله شاعرانی است که بر اثر تحولات فکری و روحی، منشأ دگرگونی و تغییرات تازه-ای در شعر فارسی شد و در این زمینه به موفقیت‌هایی دست یافت. وی برای بیان اعتراض خویش از بیدادگری موجود در جامعه و به زیرپا گذاشتن ارزشهای والای انسانی و توجه به قدرت طلبی و پیروی هواهای نفسانی قدرتمندان، زهد و علمای متظاهر، سخن می‌گوید. توجه سنایی به اقوال و احادیث نبوی که در ابعاد گوناگون سیره‌ی نبوی(ص) مَثَبور گشته است، وی را بر آن داشته که به صحابه نظر خاص داشته باشد و از صحابه که در نظر او الگوی اصیل مسلمانی هستند، سخن بگوید. تا به بی‌عدالتی‌های موجود در جامعه و فریب مردم مسلمان به دست علمای متظاهر، بهتر بتازد و لب به اعتراض بگشاید و نهانخانه‌ی وجودشان را متوجه اسوه‌های تقوی، صدق، ایثار و فضایل انسانی کند. که مسلماً سنایی در ذکر ویاد و نام صحابه و ویژگی آنان در ادب فارسی مقامی بس ممتاز دارد.

کلیدواژه: صحابه، صدق، زهد، عشق و فضائل.

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج
۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

مقدمه

ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی، در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم می-زیسته است. از مهمترین کسانی است که منشأ دگرگونی و تغییرات جدیدی در شعر فارسی گردید. او آغازگر شعر قلندری و ملامت‌گری است. اندیشه‌های معنوی، دینی و معرفتی که نسبت به حکمت و حقایق عرفانی پیدا کرد، در آثارش نمود یافت و منشأ تحولات عظیمی در اشعار شاعران پس از خود گردید.

سنایی در زمره‌ی شاعرانی است که اشاره به آیات، احادیث، روایات و توجّه به اخبار و سیره‌ی حضرت رسول(ص) از مایه‌های فکری و شعری اوست. تأثیرگذاری ابعاد گوناگون زندگی پیامبر اعظم(ص) و صحابه‌ی ایشان، در اشعارش مشهود است.

سنایی در اشعار خویش با بهره‌گیری از اقوال و گفتار پیامبر اکرم(ص) و ایمان و اعتقاد راسخ صحابه که با مجاهدت، ایثار، فداکاری و همچنین زهد و پرهیزکاری خود از قرآن و عترت آن حضرت، پاسداری نمودند، به علما و زهاد جامعه که به تظاهر و عوام فریبی می‌پردازند، معترض می‌شود.

در این مقاله، به ترتیب الفبایی از صحابه و شرح احوالشان و تأثیرپذیری سنایی از اقوال و افعال آنان، سخن به میان آمده است. لازم به یادآوری است که از ذکر و توضیح مباحث مربوط به خلفای راشدین (خلفای اربعه) خودداری شده است، چراکه هر کدام بحث مفصلی را می‌طلبند.

• ابوذر غفاری

جندب‌بن‌جناده، از صحابه‌ی حضرت رسول(ص) که صدق لهجه‌ی او ضرب‌المثل است. ابن هشام در ترجمه‌ی سیره النبویه از پیامبر(ص) روایت کرده است که ایشان در حق ابوذر فرمودند: «خدا ابوذر را رحمت کند که به تنهایی راه می‌رود و در تنهایی

می‌میرد و تنهایی محشور می‌شود» (ترجمه سیره‌النویه، این هشام؛ ۱۳۶۴، ص ۳۲۹).
ابوذر از صحابه‌ی زاهد، عابد و مستمند حضرت رسول(ص) بود.

شاعر در اشعارش به زهد و پرهیزکاری ابوذر نظر دارد. و او را از جمله‌ی کسانی می‌داند که در روز قیامت تاج بر سر دارند و از شاهان عالم معنی به حساب می‌آیند.

کاین طریقی است که در وی چو شوی، توشه ترا

جز فنا بودن اگر بوذری و سلمان نیست (سنایی؛ ۱۳۶۲، ص ۹۷)

گرچو بوذر آرزوی تاج داری روز حشر

دار چون منصور حلاج انتظار تاج دار (همان، ص ۲۰۵، نیز رک. صص ۲/۱۷۱، ۸/۵۹۵)

سنایی در جای دیگر از صدق و زهد ابوذر سخن می‌گوید:

چون ز راه صدق و صفوت نر من آید نر شما

صدق بوذر داشتن یا عشق سلمان داشتن (همان؛ ص ۴۶۵)

تا تو را جاهل شمارد عقل سودت کی کند

مذهب سلمان و صدق و زهد بوذر داشتن (سنایی؛ ۱۳۶۲، صص ۴/۹۸۴، ۴۷۱)

حکیم اشاره به حدیثی از پیامبر(ص) دارد که در خصوص صدق ابوذر چنین فرمودند:

«ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء من ذی لهجه اصدق من ابی ذر.» آسمان بر سر

کسی سایه نیفکند و زمین بر روی خویش کسی را حمل نکرد که آن کس راستگوی تر

از ابوذر باشد (تازیانه‌های سلوک، شفیع‌ی کدکنی؛ ۱۳۷۲، ص ۴۲۷، به نقل از

فیض‌القدیر؛ ج ۳، ص ۴۲۳).

در نظر سنایی، ابوذر مظهر صدق و زهد و عشق است و می‌گوید:

چون همی خواهی که عماری بوی بر ساق عرش

در ره اسلام عشق بوذر و عمار کو (سنایی؛ ۱۳۶۲، ص ۵۷۷)

ای آنکه ز قلأشی بر خلق تو ترسائی

در زهد عبادت آر چون بوذر و سلمانی

(همان؛ ص ۶۶۸ نیز رک. صص ۲/۱۷۱، ۱۰/۳۱۲، ۸/۵۹۵، ۴/۶۹۳، ۳/۷۱۵، ۳/۷۲۵، ۴/۷۶۲، ۷/۷۶۲)

سوز سلمان را و درد بوذری را برگیریم
 آنکهی نسبت درست از سنت و ایمان کنیم
 (همان؛ ص ۴۱۳، و نیز رک به سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۱۶/۳۷۰)

• ابوعمرو بن العلاء

ابوعمرو بن العلاء، یکی از مشاهیر قرآء در تاریخ اسلام و یکی از قرآء سبع (هفت تن قاریان معروف قرآن) بوده است (رک کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۴۷۷).

سنایی می گوید: هر چند که چون بوعلام فرش قرائت می گستریم تایردهی حروف قرآن به کناری نرود و حقایق قرآن بر تو آشکار نگردد، حتی اگر چون بوعمرو باشی تو را اهل قرآن به حساب نمی آورم.

گه چو بوعمروعلام فرش قرائت گستریم
 گه چو حسّان بن ثابت مدحت احسان کنیم
 (سنایی؛ ۱۳۶۲، ص ۴۱۳)

برهنه تا نشد قرآن ز پردهی حرف پیش تو
 ترا گر جان بو عمروی، نگویم کاهل قرآنی
 (همان، ص ۶۸۵)

• ابوهریره

عبدالرحمن بن صخر ازدی، از عشیره ی سلیم بن فهم، صحابی و او در غزوه ی خیبر مسلمانی پذیرفت. چون گربه بسیار دوست داشت، روزی رسول اکرم (ص) او را با بچه ی گربه ای در دامن دید، بدین کنیت افتخار داد. وی بسیار تهیدست بود و به هیچ کسب و شغل نمی پرداخت و دایم ملازمت خدمت حضرت می کرد و چون حافظه ی قوی داشت، احادیث بسیار از وی روایت شده و به قول بخاری ۸۰۰ تن از صحابه و تابعین از وی نقل حدیث کنند. مشهور است که ابوهریره اتبانی داشت که در آن غالباً نان خشک، که تنها غذایش بود، می نهاد و هیچ گاه آن را از خود دور نمی کرد (فرهنگ معین؛ ج ۵، ۹۶). روایات بسیاری در این زمینه نقل شده است. از

آن جمله، استاد شفیعی کدکنی به نقل از ابونعیم اصفهانی، ۵۳۷۴ حدیث را به ابوهزیره نسبت داده است.

این روایت در جای دیگر چنین آمده است: «او یک چند والی مدینه بود و اینکه در توشه‌دان خویش خرما قرار داده بود» (کدکنی، ۱۳۷۲؛ صص ۴۲۸ و ۴۲۷، به نقل از دلایل النبوه: ج ۳: ص ۱۵۵).

از این رهگذر شاعر در وصف ابوهزیره چنین سروده است:

بوهزیره وار باید باری اندر اصل و فرع
 گه دل اندر دین و گه دستی در انبان داشتن
 (سنایی؛ ۱۳۶۲: ص ۴۶۵)

سنایی می‌گوید: چون مانند صحابه‌ی حضرت محمد(ص) سوز، عشق، زهد و پارسایی از من و تو ساخته نیست، مانند ابوهزیره باید امور دنیوی را با امور دینی در کنار هم داشته باشیم.

• اویس قرنی

اویس قرنی از قبیله‌ی بنی قرن، که اصلاً از مردم یمن بود. وی از نخستین زاهدان و عبّاد در اسلام است. با اینکه عصر پیامبر(ص) را درک کرد، ولی از دیدار ایشان محروم ماند و با این همه، طبق روایات، پیامبر اکرم(ص) می‌فرمودند: «أَنی لَأَجِدُ نَفْسُ الرَّحْمَانِ مِن جَانِبِ الْیَمَنِ. بوی رحمان را از جانب یمن می‌شنوم» (احادیث مثنوی، فروزانفر؛ ۱۳۷۶، ص ۲۵۰).

شاعر در اعتراض به بی‌عدالتی‌های اجتماعی و سستی ایمان مردمان می‌گوید: تا زمانی که وجودت از حرص و طمع و هواهای نفسانیه انباشته است، صحبت از صحابه‌ی حضرت نبوی بیهوده است، چراکه ایشان به دنیا و لذایذ آن بی‌اعتنا بودند. ظهور کسی چون اویس، روزگاران بسیار می‌طلبد حتی اگر اویسی باشد در این روزگار، امروز گوش دلی نیست که آواز اویس را بشنود:

قرنها باید که تا از پشت آدم نطفه‌های
 بوالوفای کُرد گردد یا شود ویس قرن
 (همان؛ ص ۴۸۶، نیز رک ص ۴۲، ۵۲۲)
 سمع کو تا بشنود امروز آواز او یس
 خضر کو تا در شود غواص وار اندر بحار
 (سنایی؛ ۱۳۶۲؛ ص ۲۲۴)

• بلال حبشی

بلال ابن رباح حبشی، مؤذن و خازن، و از یاران خاص و صمیم پیامبر(صلی الله علیه و آله) است. مادرش حمامه نام داشت (فرهنگ معین، ۲۷۴). وی غلام امیه بن خلف، از دشمنان سرسخت رسول اکرم(ص) بود. هنگامی که بلال به دین اسلام مشرف شد، از جانب امیه بن خلف بسیار مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار می‌گرفت. در روایات بسیاری آمده است که بلال را در گرمای سوزان مکه و هنگام ظهر، از خانه بیرون می‌برد و برهنه بر روی ریگهای بیابان می‌افکند و سنگ بزرگی بر سینه‌ی او قرار می‌داد تا به این طریق دست از خداپرستی بردارد، اما در همان حال بلال فریاد بر می‌آورد: «أحد... أحد...» (ابن هشام؛ ۱۳۶۴، ص ۱۹۶، زندگانی محمد(ص)، هیکل؛ ۱۳۷۵؛ ص ۲۱۱). این روایت را ابواسحق در قصص الانبیاء اینگونه بیان کرده است: «بلال را بگرفت و در بازار می‌گردانید و سنگ بارش می‌کردند و او می‌گفت: «أمنت برب محمد الله خلقنی و رزقنی (ابوالسحق نیشابوری؛ ۱۳۴۰؛ ص ۴۱۴).

سنایی در اشعارش به جایگاه، رتبت و منزلت بلال از حیث ایمان و تقوا اشاره داشته است و در این باره چنین می‌گوید:

هست روشن‌تر از ضیاء هلال
 کشف حال هلال و کفش بلال
 (سنایی؛ ۱۳۵۹؛ ص ۸۸)

استاد مدرس، در مصرع دوم کفش بلال را اشاره به گفتاری از پیغمبرخدا درباره‌ی بلال بیان کرده‌اند، که چون به معراج رفتیم آواز نعلین بلال می‌شنیدم و این حدیث را ابوهریره بدین گونه روایت کرده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ

بِلَالٍ بَعْدَ صَلَوةِ غَدَاةٍ يَا بِلَالُ حَدَّثَنِي بَارِجِي عَمِلَ عَمَلْتُهُ عِنْدَكَ فِي الْإِسْلَامِ مَنَفَعَةً. فَأِنِّي سَمِعْتُ اللَّيْلَةَ خَشَفَ تَعْلِيكَ بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْجَنَّةِ. قَالَ بِلَالٌ وَ مَا عَمِلْتُ عَمَلًا فِي الْإِسْلَامِ أَرْجِي عِنْدِي مَنَفَعَةً مِنْ أَنِّي أَطَهَّرُ ظَهْرًا تَامًا فِي سَاعَةٍ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارًا أَلَا صَلَّيْتُ بِذَلِكَ الظُّهْرِ مَا كَتَبَ اللَّهُ أَنْ أَصْلَى» (تعليقات؛ مدرس رضوی؛ ۱۳۴۴، ص ۱۳۵، به نقل از کتاب الفضائل من کتاب التاج، ج ۳؛ ص ۳۲۳). بعد از نماز عشاء پیامبر به بلال فرمودند: عملی را معرفی کن که خودت انجام دادی و آن بیشترین نفع را برای اسلام دارد. به درستی که من در بهشت کفشهای تو را دیدم (جلوتر از من در بهشت هستی). بلال گفت: بعد از هر طهارتی من شب یا روز نماز می‌خواندم.

جایگاه متعالی صحابه‌ی حضرت در خلدبرین، که ثمره‌ی پیروی محض از قرآن و سنت و سیره‌ی نبوی است، بسیار مورد توجه سنایی بوده است:

خاک پای بلال حضرت تو
گشته از راه دین تاج رؤس

(سنایی؛ ۱۳۶۲؛ ص ۳۰۹)

هشت درچار طبع بی‌فریاد

بر صهب و بلال تو بگشاد

(سنایی؛ ۱۳۵۹؛ ص ۲۰۸)

وان سیاهی کز بی ناموس حق ناقوس زد

در عرب بواللیل بود اندر قیامت بوالنهار

(سنایی؛ ۱۳۶۲؛ صص ۱۸۶ و ۴۲، نیز رک سنایی؛ ۱۳۵۹؛ صص ۱۰/۱۴۷، ۹/۲۰۰، ۸/۷)

مراد شاعر از «ناقوس زدن» اشاره به اذان گفتن بلال دارد که سبب رستگاری و روسپیدی وی در روز حشر گردید. و می‌گوید اگرچه چهره او در دنیا سیاه بود اما به دلیل آنکه در راه خدا اذان می‌گفت، در روز قیامت روسپید شد.

حکیم صوفی نمایان و زهدفروشان را ناهل و نامحرم طریق الهی می‌خواند و خطاب به ایشان بانگ برمی‌آورد و به مدعیان ایمان و مسلمانی می‌گوید: از بلاها و

جفاهایی که اصحاب نبوی در راه اسلام متحمل شدند، بی‌خبر هستی. چرا که در این طریقت حاضر نیستی کمترین سختی به تو وارد شود.

کی خبر داری تو ای نامحرم ناهل راه
از جفاهای صهیب و از بلاهای بلال

(سنایی؛ ۱۳۶۲: ص ۳۴۶)

• جعفر ابن ابی طالب

جعفر ابن ابی طالب، ملقب به ذوالجناحین و مشهور به جعفر طیار، که در سال هفتم (هـ) به شهادت رسید. ایشان برادر حضرت علی (ع) می‌باشند (فرهنگ معین، ۴۲۸). زمانی که شکنجه‌ی مسلمانان به اوج خود رسید و از سوی کفار مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، نبی مکرم (ص) دستور به هجرت مسلمانان دادند. گروهی از مسلمانان به رهبری جعفر ابن ابی طالب به سوی حبشه رفتند. این اولین هجرت مسلمانان از مکه بود. در تألیفات و روایات بسیاری در سیره‌ی حضرت محمد (ص) آمده است که، جعفر ابن ابی طالب در جنگ موته، پرچمداری سپاه مسلمانان را برعهده داشت و در همان حال با کفار می‌جنگید، تا جایی که دست راست او قطع شد و پرچم را با دست چپ گرفت، دست چپ او را نیز قطع کردند، او در این حال پرچم را به سینه چسباند و مبارزه کرد تا به شهادت نائل گردید. خداوند به جای دو دستش که قطع شد، دو بال در بهشت به او عنایت کرد. (ابن هشام، ۱۳۶۴: ص ۳۵۲، هیکل؛ ۱۳۷۵: ص ۵۵۲). حکیم در ابیاتی به این واقعه‌ی تاریخی اشاره کرده است. و توجه او به حدیثی است که: «ان الله قد بذله بهما جناحین یطیر فی الجنة حیث ماشاء» (فرهنگ اعلام معین) خدای او را به جای دو دست، دو بال عطا فرمود که بدانها در بهشت پرواز کند به هر دو جای که خواهد (رک شرح دشواری‌هایی از حدیقه؛ درّی: ۱۳۸۶: ص ۱۰۴).

جعفر طیار باید تا به علیین پرد

حیدر کرار باید تا ز دشمن کین کشد

(سنایی؛ ۱۳۶۲: ص ۱۶۵/۱۶۳)

دست در باخت در رهش جعفر

داد ایزد به جای دستش پر

سنایی در بیان شکوه و اعتراض خویش، در جای دیگر با استفاده از واج‌آرایی بین طرّار و طیار و مفهوم ایهامی طیار آورده است:

دیدیم طیبیان و بدین مایه شناسیم

ما جعفر طیار ز بوجعفر طرّار

کز دو بال سریش گرده نشد

هیچ طرّار جعفر طیار

(سنایی؛ ۱۳۶۲: صص ۲۰۱، ۱۹۵)

شاعر به گروهی از طرفداران ابومسلم، در فرقه‌ی راوندیه که خود را به منزله‌ی جبرئیل می‌دانستند و از حریر بال‌هایی درست کرده بودند، و پر در آن به کار برده بودند، اشاره کرده است (کدکنی: ۱۳۷۲، صص ۳۷۷، ۳۷۶، به نقل از حلیه‌الاولیاء؛ ج ۱، صص ۱۸، ۱۱۴).

• حستان بن ثابت

حستان بن ثابت خزرچی انصاری، شاعر معروف حضرت رسول (ص) است. استاد کدکنی در مراتب ایشان چنین گفته است: «وی صحابی و شاعر پیامبر (ص) بود که عمری دراز کرد. حدود شصت سال در جاهلیت و به همین اندازه نیز در اسلام به سر برد (کدکنی: ۱۳۷۲، صص ۴۳۰). و به مدح و ثنای حضرت محمد (ص) و صحابی گرامش می‌پرداخت. با توجه به جایگاه شاعری حستان، حکیم هرچند خود را نظیر او می‌داند که بساط مدح پیامبر را گسترده است و در نبود پیامبر به شریعت او تکیه و توجه دارد و گاه نیز خود را بی‌نصیب از دولت دهر می‌داند.

گر چو بو عمرو علا فرش قرائت گستریم

که چه حستان ابن ثابت مدحت احسان کنیم

(سنایی؛ ۱۳۶۲: صص ۴۱۳)

در جای دیگر توسل و تمسک به حضرت نبوی را خاطر نشان می‌سازد و یا از جفای روزگار می‌نالند و اینکه حتی اگر در سخن دانی حسان ثابت هم باشی از روزگار بوی وفاپی شنیده نمی‌شود.

شاعری بگذار و گرد شرع گرد ایرا تو را
زشت باشد بی محمد نظم حسان داشتن
دلیم از جور چرخ جفت عناست
کاندیرین روزگار قحط وفاست
خود گرفتیم که آن سخن دانم
کز عبارت نظیر حسانم

(همان؛ ص ۴۶۶)

(سنایی؛ ۱۳۴۸: ص ۱۸/۱۱۱، ۱۷)

• دحیه ابن خلیفه الکلبی

از صحابه‌ی مشهور پیامبر (ص) است، که به حسن صورت معروف بود و جبرئیل به صورت او بر پیامبر (ص) وارد می‌شد و بسیار نیکو روی بود. (درّی؛ ۲۱۲، ۱۳۶۸، به نقل از کشف الاسرار؛ میبیدی؛ ۱۳۳۱-۱۳۳۹، ج ۳: ص ۵۰۰، ج ۸: ص ۳۹، سیرت رسول الله؛ رفیع‌الدین السحق همدانی؛ ۱۳۶۵: ص ۷۵۱).

دحیه در تمام معارک و مشاهد، جز واقعه‌ی بدر در رکاب پیغمبر (ص) حاضر بود و جانفشانی کرد. (مدرس رضوی؛ ۱۳۴۴، ص ۳۱۲، به نقل از الاصابه فی معرفه الصحابه؛ ج ۱: صص ۲۶۳ و ۲۶۱، سیره النبویه؛ ابن هشام؛ صص ۲۵۴، ۲۶۱).

حضرت محمد (ص) تعدادی از صحابه را به همراه نامه‌هایی از طرف ایشان به سوی فرمانروایان و امپراتوری روم فرستادند. دحیه از سوی پیامبر (ص) نامه‌ای به قیصر اهدا کرد (ابن هشام؛ ۱۳۶۴؛ ج ۲: ص ۳۵۸). در بیان جایگاه الهی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که جبرئیل بر ایشان وارد می‌شدند و کلام الهی را وحی می‌کردند، حکیم به این روایت توجه داشته است:

پشت احمد چو گشت محرایی
پیش روی آمدی چو اعرایی

شده جبریل در موافقتش
بدوی صورت از موافقتش...

که نمودی چو شرقی از غربی
راوی او روی دحیه الکلبی

شرفش بهر قال و قبلی را
دحیه کرده است جبرئیلی را

(سنایی؛ ۱۳۵۹: صص ۲۱۸، ۱۹۳)

در تبیین بیت فوق، به نقل از دکتر درّی، آمده است که: «ابن جریج از عکرمه و او از ابن عباس روایت کرده است، که پیامبر(ص) به جبرئیل گفت: «من دوست دارم که تو را بر همان صورتی که در آسمان‌ها هستی ببینم... پس جبرئیل با او وعده‌ی دیدار نهاد و پیامبر(ص) در وقت بیرون آمد. ناگاه دید جبرئیل از کوه‌های عرفات آشکار شد، در حالی که میانه‌ی مشرق و مغرب را پر کرده و دو سوی افق را سد کرده است. سرش در آسمان است و پایش در زمین و چند هزار پیر دارد که در آن نقش‌های رنگارنگ، پراکنده می‌شود و چون پیامبر(ص) او را دید، بیهوش گشت. پس جبرئیل از صورت خودش به همان صورت درآمد که همیشه نزد پیامبر(ص) می‌رفت، و آن صورت دحیه کلبی فرزند خلیفه بن فروه کلبی بود. (درّی: ۱۳۸۶: صص ۲۴۰، ۲۳۹).

سنایی در جای دیگر برای بیان زبونی و خواری انسان در درک حقایق الهی و اینکه چرا نفس کلی پذیرای انسان شده است اینگونه سخن می‌گوید:

روزگوری تو را به خود پذیرفت
کت در این لافگاه غرجه گرفت

تا نبی و نبی ز چون تو سقط
این درآمد به صورت آن در خط

جهل تو بهر قال و قبلی را
دحیه کرده است جبرئیلی را

(سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۳۵۰)

در شرح ایبات فوق خانم دکتر درّی چنین بیان کرده‌اند: بدان سبب نفس در دنیا پذیرای تو شد که تو را بسیار خوار و زبون یافت، همان‌طور که به سبب نادانی و ناتوانی چون تو فرومایه‌ای، پیامبر(ص) با ظاهری جسمانی، و قرآن که کلام الهی و قدیم است به صورت مکتوب درآمد ... و به جهت عجزی که در راه شناخت داری و جهل تو و برای پاسخگویی به قال و قیل مردم که جبرئیل چگونه است؟!، جبرئیل به صورت دحیه کلبی بر رسول اکرم ممثل شد. آن مفاهیم بلند در عالم جسمانی تنزل کرد تا قابل فهم تو باشد (درّی؛ ۱۳۸۶: ص ۴۱۳).

• سلمان فارسی

سلمان صحابه‌ی شهیر حضرت نبوی، که اهل ایران است و در محبت و عشق پیامبر(ص) و خاندان مطهر ایشان شهرت بسیار دارد. وی در جنگ خندق درایت و شجاعت بسیاری از خویش نشان داد. در قصه آمده است که کافران مکه، ابوالاعور السلمی و عکرمه بن ابی جهل و ابی‌سفیان بن حرب، ناگاه با پانزده هزار مرد گرد بر گرد مدینه فرود آمدند. رسول با یاران مشورت می‌کرد که چون باید کرد. سلمان فارسی گفت، گرد بر گرد مدینه خندقی باید کندن که رسم ما چنان است. رسول گفت: صواب است (قصص الانبیاء، ابواسحق نیشابوری؛ ۱۳۴۰: ص ۴۳۱).

حبه و دوستی سلمان در اشعار حکیم موج می‌زند و توجه ویژه‌ی سنایی به عشق، سوز و زهد و دوستی سلمان نسبت به پیامبر(ص) نمایان است:

ولیکن هست این ره را رعیت بوذر و سلمان

جنید و شبلی و توری از این حضرت نشان دارد

(سنایی؛ ۱۳۶۲: ص ۱۷۱، ۲، و نیز رک سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۱۲/۳۰۰ و ۱۱، ۱۶/۴۰۳، ۱۶/۳۷۰)

کاین طریقی است که در وی چو شوی توشه ترا

جز فنابودن اگر بوذری و سلمان نیست

(سنایی؛ ۱۳۶۲: ص ۹۷)

چون ز راه صدق و صفوت نز من آید نزشما
 صدق بوذر داستنن یا عشق سلمان داشتن
 (همان؛ ص ۴۶۵، و نیز رک. ص ۱۰/۳۱۲، ۵/۵۲۵، ۸/۵۹۵، ۹/۷۱۴، ۴۰۳/۷۲۵، ۷/۷۶۲)

حکیم با توجه به مراحل سیر و سلوک الهی که آخرین مرحله‌ی آن فنای فی‌الله است، جایگاه و مرتبه‌ی سلمان را در عرفان، متعالی می‌داند، و در اشعارش توجه خاصی به زهد، پرهیزگاری، عشق، حبّ و روحیه‌ی تسلیم و رضای سلمان در برابر خداوند متعال و اجرای سنت و سیره‌ی حضرت نبوی که برگرفته از کلام الهی است، دارد و می‌گوید:

اگر خواهی که با حشمت ز اهل البیت دین باشی
 بیاید در ره ایمان یکی تسلیم سلمانی
 (سنایی؛ ۱۳۶۲: ص ۶۷۴)

شاعر می‌گوید، اگر می‌خواهی با مقام متعالی و عظیم از اهل بیت باشی، باید همانند سلمان در برابر ایمان و در راه خدا تسلیم محض باشی. که بیت به حدیث «سلمان منّا اهل البیت» اشاره دارد (رک کدکنی؛ ۱۳۷۲: ص ۴۲۷).

حکیم در قصیده‌های مشهور، سست شدن ایمان مسلمانان و بی‌عدالتی‌های موجود در جامعه را فریاد می‌زند و اینکه درد دین بودردا و اسلام سلمان دیگر یافت نمی‌شود.

مسلمانان مسلمانان، مسلمانی مسلمانی
 از این آیین بی‌دینان، پشیمانی پشیمانی
 مسلمانی کنون اسمی است برعرفی و عاداتی
 دریغا کو مسلمانی، دریغا کو مسلمانی
 فرو شد آفتاب دین، برآمد روز بد دینان
 کجا شد درد بو دردا و آن اسلام سلمانی
 (سنایی؛ ۱۳۶۲: ص ۶۷۸، نیز رک ص ۴۷۱، ۳۱۲، ۴۳۲، ۵۴۲، ۹۸۴، ۵۵، ۶۶۸)

• صهیب بن سنان الرومی

صهیب بن سنان ابن مالک، مکنی به ابویحیی، صحابی و از تیراندازان معروف عرب بود. پدر او از اشراف جاهلیت بود. منازل کسان او در سرزمین موصل قرار داشت و

صهیب در آنجا متولد شد. رومیان آنان را غارت نمودند و صهیب را اسیر کردند. یکی از بنی کلب وی را گرفت و به مکه آورد. در زمان ظهور اسلام، مسلمان شد. مشرکان از مهاجرت او ممانعت کردند. صهیب همه‌ی اموالش را به مشرکان داد تا بتواند به حبشه برود. چون این خبر به پیامبر خدا(ص) رسید گفت: «ربح صهیب، ربح صهیب». «صهیب سود برد» و در جنگ‌های بدر و احد و دیگر غزوات حاضر بود. ۴۰۷ حدیث از او آمده است، وی به سبب زهد و پارسایی شهرت دارد (ابن‌هشام؛ ۱۳۶۴: ج ۱، ص ۳۱۱، به نقل از فرهنگ معین؛ ج ۵، ص ۱۰۴۵). این روایت را ابواسحق، در قصص الانبیا به نقل از صهیب چنین روایت کرده است، او گفت: «من مردی پیرم و ضعیف، ترا چه زیان دارد که من با محمد باشم؟ مرا بگذارید تا هرچه مرا مالی است به شما دهم. همچنان کردند و او همه‌ی مال خود بدیشان داد.» قوله تعالی: «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» (بقره؛ ۲۰۷) (ابوالسحق نیشابوری؛ ۱۳۶۴-۴۱۴). در تفسیر سوره‌آبادی، شأن نزول این آیه چنین آمده است: «این آیت در شأن صهیب بن سنان الرومی آمد. و او غلام عبدالله بن جذعان بود به مکه؛ چون رسول به هجرت به مدینه آمد، اهل مکه او را حبس کردند از هجرت... (تفسیر سوره‌آبادی؛ ابوبکر عتیق نیشابوری؛ ۱۳۸۱، ص ۱۷۷) بلندی مقام و ایمان راسخ و زهد صهیب مدنظر سنایی بوده است و او هشت در بهشت برای صهیب گشاده و مهیا می‌داند.

هشت در چار طبع بی‌فریاد

(سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۲۰۸)

بر صهیب و بلال تو بگشاد

خداوند مژده‌ی بهشت صحابه را به پیامبر(ص) در خصوص جهاد، زهد و پرهیزگاری آنان را داده بود در بیت فوق مراد از هشت در، بهشت است. «للجنة ثمانية ابواب سبعة مغلقة و باب مفتوح، للتوبة حتى یطلع الشمس من نحوه» (جامع الصغیر؛

جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، ۱۳۲۱ (ه.ق.)، ج ۲: ص ۱۲۵) سنایی در جای دیگر از سختی‌ها و جفاهایی که صهیب و صحابه‌ی دیگر در راه اسلام، به دلیل عشق و محبت به پیامبر (ص) متحمل شدند، سخن می‌گوید؛ صهیب درحالی که اصالتاً اهل مکه نبوده است، زودتر از دیگران به دین اسلام مشرف شده است، اما عمال و حکمرانانی که در مکه بوده‌اند به دنبال کفر و بی‌دینی هستند.

کی خبر داری تو ای نامحرم ناهل راه
از جفاهای صهیب و از بلاهای بلال

(سنایی؛ ۱۳۶۲: ص ۳۴۶)

صهیب از روم می‌پوید به عشق مصطفی ساق

(همان؛ ص ۳۴)

هشام از مکه می‌جوید صلیب و آلت رهبان

• عبدالرحمن بن عوف

عبدالرحمن بن عوف بن عبد عوف الزهری القریشی، یکی از بزرگان صحابه و از سابقین در اسلام است. گویند هشتمین کس بود که اسلام آورد. نام او در جاهلیت، عبدالکعبه بود. پیغمبر (ص) او را عبدالرحمن نامید. در جنگ‌های بدر و احد شرکت کرد و در جنگ احد ۲۱ جراحت بر او وارد شد. شغل وی تجارت بود و ثروت فراوانی اندوخته بود. وصیت کرد پس از مرگش هزار اسب و پنجاه دینار در راه خدا بدهند (فرهنگ معین، ج ۵، ص ۱۱۳۸).

در شرح تعرف آمده است: «که وی در میان صحابه تاجر به حساب می‌آید». (ابوایریم اسماعیل بخاری؛ ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۱۴).

حکیم در تشویق مخاطب دوری جستن از دنیا می‌گوید که حتی مال حلال کسی چون عبدالرحمان عوف سبب می‌شد که نتواند مقرب رسول خدا باشد:

پسر عوف را ز بهر حلال

(سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۴۰۶)

به سر مصطفی نبود مجال

غزالی در حدیثی از قول عایشه در باب عبدالرحمن عوف آورده است که: «رسول گفت: بهشت به من نمودند، درویشان اصحاب را دیدم که همی شدند و همی دویدند به شتاب و هیچ توانگر ندیدند، مگر عبدالرحمن عوف را که همی نتوانست خزید به دست و پای تا اندر بهشت شد و سپس عبدالرحمن با شنیدن این حدیث شتران را همراه با بارهایشان به صدقه داد». (کیمیای سعادت، ۱۳۷۴: ج ۲؛ ص ۱۸۲).

• عبدالله بن عباس

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، مکتبی به ابوالعباس، که در مکه مکرمه به دنیا آمد. در محاصره شعب ابی طالب با این که هنگام رحلت، ایشان کودکی سیزده ساله بود، احادیث بسیار بدو نسبت کنند. وی در جنگ صفین حاضر بود. سنایی در وصف و منقبت یوسف بن احمد حدادی از معانی باطنی و ظاهری اقوال نبوی که در وجود عبدالرحمان تبلور یافته، بهره برده است:

ابن عباس روزگارست او

(سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۶۲۵)

با معانی بی شمارست او

از نظر حکیم، معانی باطنی و ظاهری اقوال و گفتار نبوی است که در وجود عبدالرحمن تبلور یافته است.

• عمّار

عمّار یاسر یکی از صحابه‌ی معروف و مشهور و از سابقین در اسلام است. مادرش کنیزکی بود از بنی مخزوم که پس از تولد عمّار آزاد گشت. عمّار و پدرش - یاسر - و مادرش - سمیه - همگی مسلمان شده بودند و قبیله‌ی بنی مخزوم این خانواده‌ی مسلمان را می‌آزردند، با انواع شکنجه‌ها آن‌ها را مبتلا می‌ساختند... تا اینکه مادرش در این راه شهید شد. ولی عمّار و پدرش - یاسر - همچنان بردباری می‌کردند. گاهی رسول خدا(ص) بر آنان می‌گذشت و آنان را با این جملات دلداری داده،

می‌فرمود: ای خاندان یاسرا بردباری پیشه کنید، که منزلگاه شما بهشت است (ابن هشام، ۱۳۶۴: ص ۱۹۷). عمار در جنگ صفین در رکاب حضرت علی (ع) حاضر بود و به دست فئه‌ی باغیه (گروه ستمکاران)، موافق خبری که رسول خدا(ص) داده بودند، کشته شد. سنایی با استناد به روایت تاریخ زندگی عمار، چنین آورده است:

که شنیدیم ما ز قول رسول
که بگفت این سخن به شوی بتول

گفت عمار بس همایون است

قاتل او بدان که ملعون است

(سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۱۸/۲۵۶، ۱۷)

ابیات اشاره به سخن رسول خدا(ص) در باب عمار یاسر دارد که فرمودند: «تقتله الفئه الباغیه». در سیرت رسول الله در شرح غزو عشیره از قول عمار یاسر آمده است: «سید علیه السلام در راه که می‌رفتیم ما را گفت شما را خبر دهم از دو کس که ایشان بترین مردم باشند؟ گفتیم: «بگوی یا رسول الله». گفت: «بترین مردم یکی آن است که ناقه‌ی صالح را کشت و دیگر آن است که تو را بکشد، ای علی چنان که از زخم وی خون بر روی و محاسن تو درآید (دری؛ ۱۳۸۶، ۲۸۰، رک سیرت رسول الله؛ ترجمه‌ی رفیع اسحق همدانی؛ ۱۳۶۵: ج ۱، ص ۵۲۷).

حکیم از جانفشانی، شجاعت و ایمان عمار سخن رانده است:

روز صفین چو حرب در پیوست

گرم شد کارزار دستا دست

زود عمار یاسر آمد پیش

که فدا کرد خواهم این سر خویش

(سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۱۸/۲۵۶ و ۸)

میبیدی در کشف‌الاسرار درباره‌ی عمار چنین آورده است: «عمار یاسر، عمروی به نود رسید، نیزه در دست گرفت، دستش لرزیدی. مصطفی او را گفته بود، آخر قوت

تو از طعام دنیا شیر باشد (مدرس رضوی؛ ۱۳۴۴؛ ص ۳۹۳، به نقل از کشف الاسرار
میبدی؛ ج ۹؛ ص ۲۲۹).

سنایی خطاب به مدعیان دروغین دین اسلام، با توجه به جایگاه عمّار و صحابه‌ی
حضرت نبوی، بانگ برمی‌آورد که:

چون همی خواهی که عمارِ بوی بر ساقِ عرش
در ره اسلام عشقِ بوذر و عمّار کو

(سنایی؛ ۱۳۶۲؛ ص ۵۷۷)

• عویمربن مالک انصاری

عویمربن مالک انصاری که کنیه‌اش ابوالدرداء بوده است، از یاران پیامبر (ص) می‌باشد
که به زهد و حکمت در میان صحابه‌ی حضرت شهرت دارد. وی قبل از اسلام
تجارت پیشه داشت و آنگاه به عبادت روی آورد. در عصر اسلامی ... به شجاعت، زهد
و حکمت شهرت یافت. در حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمودند: «عویمر
حکیم امت من است». در شام به سال ۳۲ هجری درگذشت. حافظ ابونعیم اصفهانی
او را به عنوان عارف متفکر و صاحب حکم و علوم معرفی می‌کند (کدکنی؛ ۲۵۵،
رک حلیه‌الاولیاء؛ حافظ ابونعیم اصفهانی؛ ۱۹۸۰/۱۴۰۰؛ ج ۱، ص ۲۰۸).

حکیم سنایی عویمر را درد آشنای شرع می‌داند، به زهد و ایمان و سوز درونی
ابوالدرداء توجه دارد و گوید:

از این مشتی ریاست جوی رعنا هیچ نگشاید
مسلمانی ز سلمان جوی و درد دین ز بوذر

(سنایی؛ ۱۳۶۲؛ ص ۵۵)

دم کجا زد آدم آن ساعت که بر اطراف عرش
درد بوذر را قلم می‌راند بر لوح قلم

(همان؛ ص ۲۲۳، و نیز رک به همان؛ ص ۶۷۸)

• قیس بن عاصم

قیس بن عاصم از صحابه‌ی حضرت رسول (ص) است که در سال نهم هجرت با جمعی از بنی تمیم به حضور پیغمبر (ص) درآمد و ایمان آورد. در مرتبه‌ی ایشان پیامبر (ص) فرمودند: «هذا سید اهل الوبر». قیس مرد توانگری بود. حکیم سنایی در بیتی می‌گوید:

قیس عاصم ضعیف حالی بود
که نکردی طلب ز دنیا سود

(سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۱۲۹)

استاد مدرس این قصه را مربوط به قیس نمی‌داند. چرا که او مرد توانگری بود، و می‌گوید: «راجع به ابوعقیل است که حکیم در این داستان اشتباها آن را به قیس نسبت داده است.

در غزوه‌ی تبوک پیامبر (ص) یاران را به صدقه دادن تحریض نمودند تا با آن مال، عدت و لشکر اسلام را بسازند. هر کدام از صحابه مقداری از اموال خود را برای صدقه آوردند، ابوعقیل انصاری که مردی پیر و ضعیف بود، صاعی از خرما آورد، و گفت: «دوش تا بامداد آب از چاه کشیدم برای کشتزاری، دو صاع خرما اجرت گرفتم و به خدمت آوردم، حضرت فرمودند: «آن صاع خرما را بر بالای صدقات دیگر نهادند...» (رک. مدرس رضوی؛ ۱۳۴۴، ص ۲۱۶).

حکیم به ایثار و از خودگذشتگی صحابه نظر داشته است و گوید با وجود آن همه سختی و مشقت در امر روزی، در راه خدا اتفاق می‌کنند و از یکدیگر سبقت می‌گیرند و طبق سیره‌ی عملی حضرت رسول (ص) عمل می‌کنند.

• معاذ بن جبل

معاذ بن جبل بن عمرو بن اوس انصاری، از صحابه‌ی عالی مقام حضرت، که عالم به حلال و حرام بوده و در جوانی اسلام آورد. در جنگ‌های بدر، احد و خندق حضور

داشت. پیغمبر(ص) او را پس از غزوه‌ی تبوک، به عنوان قاضی و راهنما به سوی اهل یمن گسیل داشت و نامه‌ای به آنان فرستاد و چنین نوشت: «آنی بعثت لکم خیر اهلی» (اعلام زرکلی؛ ج ۳؛ ص ۱۰۵۰، درّی؛ ۱۳۸۶، ص ۶۸۳).

مقام معاذبن جبل در اجرای حدود الهی، گفتار و رفتار نبوی، مدّ نظر حکیم بوده است:

هست با دانش معاذ جبل

ایزد برگزیده، عزّ و جلّ
(سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۶۲۵)

حکیم گوید: به سبب معرفت و حکمتی که معاذ از دین اسلام به دست آورد و همچنین در اثر همنشینی و فیض حضور پیامبر اکرم(ص)، به شأن و مرتبه‌ی متعالی رسید و از جانب خداوند عزیز و بزرگوار، برگزیده شد.

• هلال

هلال نام غلام حضرت رسول(ص) است، که دارای مقامات و وارداتی بود و بعضی او را هلال بن حمراء و بعضی ابوالحمراء هلال بن حارث خادم پیغمبر خوانند (رک، مدرس رضوی؛ ۱۳۴۴، ص ۱۳۴). در زمان ظهور اسلام هر یک از صحابه‌ی حضرت، از نظر تقوا و پرهیزگاری بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند. طبق فرامین الهی هیچ برتری میان یاران رسول الله(ص) وجود نداشت، مگر در تقوا و ایمان. هلال که غلامی سیاه چرده بود، در فقر و تنگدستی به سر می‌برد، همواره به یاد خدا بود و در راه اجرای احکام الهیه و سنت رسول خدا(ص) جهد فراوانی می‌کرد و از این رو مقرب درگاه ربوبی گشته بود. حکیم به جایگاه رفیع و واردات و حال عرفانی هلال اشاره دارد و می‌گوید:

هست روشن‌تر از ضیاء هلال

کشف حال هلال و کشف بلال
(سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۸۸)

میبیدی در کشف‌الاسرار به سرگذشت حال هلال اشاره کرده است و می‌گوید: «رسول خدا(ص) نماز بامداد کرد و گفت: «هم اکنون مردی از در مسجد درآید که منظور حق است و نظر مهر ربوبیت در دل او پیوسته بر دوام است.» بوهریره برخاست به در شد و باز آمد. سید گفت: «یا ابوهریره زحمت مکن، آن نه تویی، تو خود می‌آیی و او را می‌آرند، تو خود می‌خواهی و او را می‌خواهند... در ساعت سیاهکی از در آمد، جامه کهنه پوشیده... و از بیداری و بی‌خوابی شب، تن وی نزار و ضعیف و چون خیالی شده، ... بوهریره گفت: «یا رسول الله آن جوانمرد این است؟» گفت: «آری این است، غلام مغیره بود نام وی هلال (دری؛ ۱۳۸۶، ص ۷۴، نیز رک لطایفی از قرآن کریم برگزیده از کشف‌الاسرار؛ میبیدی: ۱۳۳۱، ۱۳۳۹؛ ص ۲۹۰ تا ۲۹۲). حکیم گوید: با وجود اینکه هلال برده‌ای سیاه پوست بود، چهره‌ی او به سبب نور ایمان و معنویت، نورانی‌تر از ماه جلوه گر شده بود. به سبب خلوت‌هایی که در دل شب با خدای یکتا داشت، به عالم کشف و شهود دست یافته بود و مقام او را متعالی ساخت.

• اصحاب صَفَه

زمانی که حضرت محمد(ص) در مدینه همراه یاران و اصحاب خویش سکنی گزیدند، پس از ساخت مسجد، در کنار مسجد صَفَه‌ای سرپوشیده برای یاران فقیر و تهیدست پیامبر(ص) ساخته شد. کسانی که در این صَفَه یا ایوان به سر می‌بردند، همان‌هایی هستند که در اسلام به نام «اصحاب صَفَه» معروفند و از یاران برگزیده‌ی رسول خدا(ص) بوده‌اند. (رک تاریخ اسلام؛ خویی زاده، ۱۳۷۸؛ ص ۸۹).

حکیم در اشعارش اصحاب صَفَه را به عنوان کسانی که عفو و رحمت الهی شامل حالشان شده است، معرفی می‌کند و ایشان را بری از هر گونه ناراستی و تردید در پیروی از حضرت رسول(ص) و احکام الهیه می‌داند و می‌گوید:

بوده اصحاب صفه یارانش

(سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۲۱۹)

همچو ابری که عفو بارانش

و اهل صفه موافقان رسول

(همان؛ ص ۱۳/۶۴۲، نیز رک: ص ۹/۴۶۰)

همه فارغ ز عیب و ریب و فضول

و به هر حال یاران پیامبر؛ چه اصحاب صفه چه دیگر صحابه در شعر سنایی به طور

کلی به داشتن ویژگی‌هایی ممتاز هستند، که از جمله آن‌ها داشتن علم و حکمت

است و منقاد بودن در برابر حکم رسول الله، و این که آنان علم و حکمتشان را از علم

بی‌منتهای پیامبر (ص) فراهم آورده‌اند:

زان دل زنده و زبان فصیح

دل یارانش چون وثاق مسیح

جمله باران او ز دانش و علم

(سنایی؛ ۱۳۵۹: ص ۲۱۵)

کیسه‌ها دوخته ز حکمت و حلم

زبان فصیح و شیوای حضرت محمد (ص) در بیان احکام الهی و کلام وحی، اصحاب

را دارای حکمت و دانش کرد و اقوال و گفتار پیامبر (ص) در دل‌هایشان رخنه کرده

بود و اصحاب آن سخنان و حکمتها را در دل اندوخته بودند و در طول عمر خویش

به کار می‌بستند.

نتیجه

سنایی مسلمان پاک اعتقادی است که اطاعت از رسول خدا و اجرای دستورهای الهی

و سنت نبوی را سبب رستگاری و سعادت مسلمانان می‌داند. مدینه‌ی فاضله‌ی وی

زمانی محقق می‌گردد که مدعیان مسلمانی به زمان پیامبر (ص) بازگردند و چون

یاران پیامبر خالص و از جان گذشته باشند و از سر صدق به دستورهای الهی عمل

کنند و در دنیایی که پر از مکر و دیو و غول ریاکاری است در امان بمانند و اساساً جز

اسلام و سنت نبوی، کسی نمی‌تواند در چنین دیو‌کده‌ای از مسلمانان نگهبانی کند.

نبینی در مسلمانی به جز رسمی و گفتاری

زافعال مسلمانان در این مردان رقم بینی

جهان یکسر همه بر دیو و پرغولند و امت را

که یارد کرد جز اسلام و جز سنت نگهبانی

(سنایی؛ ۱۳۶۲، صص ۶۷۸، ۷۰۲)

هر آنکس که رسالت وی را انکار کند، چون لا سرنگون می‌شود و از صفحه‌ی

روزگار محو می‌شود. پس بترس چون صحابه و از پیروان راستین آن حضرت باش تا

نیکیخت هر دو جهان شوی.

همچو لا شد سرنگون آنکس که او را گفت لا

وز سعادت با نعم شد آنکه گفت او را نعم

(سنایی؛ ۱۳۶۲: ص ۳۶۳)

وی به کسانی که تنها نام مسلمانی را بر خود حمل می‌کنند و به دین اسلام عمل

نمی‌کنند می‌گوید:

تا کی اندر صدق قال الله یا قال الرسول

قبله تخییل فلان یا قیل بهمان داشتن

(سنایی؛ ۱۳۶۲: ص ۴۶۵)

و این‌گونه است که شاعری در تاریکی قرون پنجم و شش شمع روشن صحابه و

ویژگی‌های آنان را در لابلای اشعار خویش بر می‌افروزد تا راهی برای انسان و

انسانیت باز گشاید.

هر صحابی مظهر یکی از خصایل انسانی و اسلامی می‌گردد تا الگویی فرا راه خدا

جویان و کمال خواهان باشد به نظر می‌رسد که اگر سنایی از جهت بسامد در

زمینه‌ی به کار گیری نام صحابه و ذکر ویژگی‌های آنان در آثار خویش،

برجسته‌ترین نباشد مسلماً از شاعرانی است که در این زمینه ممتاز و کم نظیر است.

منابع

۱. ابن هشام، عبدالملک، (۱۳۶۴)، سیره النبویه، زندگانی محمد (ص) پیامبر اسلام، ترجمه‌ی سید هاشم رسولی، چاپ دوم، کتابخانه‌ی اسلامی.
۲. اصفهانی، ابونعیم احمد بن عبدالله، (۱۹۸۰ / ۱۴۰۰)، حلیه الاولیا، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالکتب العربی.
۳. خوبی‌زاده، بهمن، (۱۳۷۸)، تاریخ اسلام (سیره‌ی رسول خدا (ص))، انتشارات علمی، نشر باران.
۴. درزی، زهرا، (۱۳۸۶)، شرح دشواری‌هایی از حدیقه‌الحقیقه سنایی، تهران، انتشارات زوآر.
۵. سنائی غزنوی، ابوالعجد مجدود بن آدم، (۱۳۵۹)، حدیقه‌الحقیقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران.
۶. _____، (۱۳۶۲)، دیوان، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران، سنایی.
۷. _____، (۱۳۴۸)، مثنوی‌های سنائی، به انضمام (شرح سیر العباد المعاد)، تصحیح و مقدمه از محمد تقی مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران.
۸. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۳۲۱ ه.ق.)، جامع الصغیر، دو جلد، مصر.
۹. شفیع‌کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۲)، تازیانه‌های سلوک، آگاه، تهران.
۱۰. عتیق نیشابوری، ابوبکر، (۱۳۸۱)، تفسیر سوره‌آبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، فرهنگ نشر نو.
۱۱. عسقلانی، ابن حجر، (۱۳۲۳ ه.ق.)، الاصابه فی تمییز الصحابه، مطبعه‌السعاده، قاهره.
۱۲. غزالی طوسی، ابوحامد محمد، (۱۳۷۴)، کیمیای سعادت، ترجمه‌ی حسین خدیو جم، ۲ جلد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۳. فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۷۶)، احادیث و قصص مثنوی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۴. مدرس رضوی، محمدتقی، (۱۳۴۴)، تعلیقات حدیقه‌الحقیقه، مؤسسه مطبوعاتی علمی، (انتشارات کتب ایران).
۱۵. مستملی بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد، (۱۳۶۶)، شرح التعرف لمذهب التصوف، تصحیح محمد روشن، ۴ جلد، تهران، انتشارات اساطیر.
۱۶. معین، محمد، (۱۳۶۴)، فرهنگ فارسی، چاپ هفتم، ۱۳۷۱ هشتم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۷. المناوی، محمد عبدالرؤف، (۱۹۳۸ / ۱۳۵۶)، فیض‌القدیر، قاهره، مکتبه مصطفی محمد.
۱۸. مبینی، رشیدالدین، (۱۳۳۱ / ۱۳۳۹)، کشف‌الاسرار وعده‌الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، ۱۰ جلد؛ انتشارات دانشگاه تهران.
۱۹. النیشابوری، ابواسحق ابراهیم بن منصور ابن خلف، (۱۳۴۰)، قصص الانبیاء، به اهتمام حبیب یغمائی، تهران، انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتب.
۲۰. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۷۱)، کشف‌المحجوب، تصحیح والنیتن، ژوکوفسکی، تهران، کتابخانه طهوری.

۲۱. همدانی، رفیع‌الدین اسحاق‌بن محمد، (۱۳۶۵)، سیرت رسول الله، به تصحیح اصغر مهدوی، چاپ اول، تهران، انتشارات خوارزمی.

۲۲. هیکل، محمد حسنین، (۱۳۷۵)، زندگانی محمد (ص)، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، چاپ هشتم، مؤسسه انتشارات سوره.